

قتل سفیر آمریکا در لیبی، نماد شکست سیاست خاورمیانه

کاخ سفید

دمیتری مینین (Dmitry Minin)

<http://www.fondsk.ru/news/2012/09/17/ubijstvo-posla-ssha-v-livii-kak-simvol-provala-blizhnevostochnoi-politiki-belogo-doma.html>

برگردان: ا.م. شیری

۲۹ سنبله ۱۳۹۱

آن که باد می‌کارد، توفان درو می‌کند.

در پی نمایش فیلم تحریک آمیز «بیگناهی اسلام» در آمریکا، قتل سفیر آمریکا در لیبی^(۱)، کریستوفر استیونس و سه محافظ سفارت از ردیف «گربه‌های دریائی»، در زادگاه دمکراسی در بنغازی، و همچنین، اعتراضات وسیع توده‌ای در سرتاسر جهان اسلام اهمیت نمادین جهانی دارد. هر چند که شمار قربانیان این حوادث به پای تعداد قربانیان حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نمی‌رسد، اما در مفهوم سیاسی، آنها می‌توانند بمعنی فجایع بزرگ تری برای آمریکا تلقی شوند...

در واقع، پنهان کردن این خط و مشی، که مدتهاست کارشناسان و انسانهای آگاه به ماهیت آن پی برده‌اند، ممکن نیست. «جن تحول» که بدست علاءالدین‌های جدید در سرزمین تاریخی این افسانه عجیب از «چراغ جادو» خارج شده، دیگر حاضر به تأمین خواستها و پروراندن هیچ کس در سرزمین تاریخاً متعلق به خود نیست. او، حق خاص و بزرگ خود برای موجودیت را با صدای بلند اعلام می‌کند و تأمین مطالبات خویش را می‌خواهد. همه تصورات در این باره که، نیروهای جدید پدید آمده در امواج اعتراضات توده‌ای علیه حاکمیت‌ها در کشورهای عربی سپاسگزار حامیان خود خواهند بود و سنن دینی و منافع ملی خود را فراموش خواهند کرد، به یکباره فرو می‌ریزند. شرقی‌ها بسیار خوب می‌دانند که چه کسی با چه هدفی «دست دوستی» بسوی آنها دراز می‌کند. اگر هم در چنین رفتاری نفع آشکاری را می‌بینند، تشکر می‌کنند، اما در همه حال مطابق درک خاص خود از آن که «چه چیزی خوب و چه چیزی بد است»، عمل خواهند کرد و نباید تصور کرد که «بخاطر خدمات گذشته» جرایم جدید را خواهند بخشید. طنز قتل فجیع کریستوفر استیونس عبارت از این است که همان او، هم‌آهنگ کننده کمک‌های آمریکا به اپوزیسیون لیبی بود. می‌گویند: «انقلاب فرزندان خود را می‌خورد»، ولی بر حسب قاعده، معمولاً از خوردن پدر شروع می‌کند.

نکات بسیاری وجود دارد که به انگیزه های شروع «بهار عربی»- از هدایت آن به سمت اعتراضات گسترده توده ای تا افزایش تحرکات مراکز و ساختارهای مختلف خارجی- تحرک بخشید.

همه اینها، از جمله، شرایط عینی موجود، بی تردید، وجود داشتند. همراه با این، به نقطه مشخص حرکت ظاهراً شروع انقلاب- سند اعتقادی بسیار مهم دولت آمریکا هم می توان اشاره کرد که اوضاع شرق میانه را چنان بر هم زد که اثرات منفی آن در همه حال، تا مدتهای طولانی ادامه خواهد یافت.

واضح است، که فرمان سیاسی ریاست جمهوری، بالاترین قانون اجرائی رئیس جمهور آمریکا بحساب می آید. تصویب آن معمولاً بر مبنای بخشنامه تحقیقاتی ریاست جمهوری مبنی بر مطالعه موشکافانه موضوع مورد علاقه نهادها و مطرح ساختن ملاحظات خود در دستگاه تحت رهبری اوباما در شورای امنیت ملی که متن فرمان سیاسی ریاست جمهوری را بر اساس آن تدوین می کند، انجام می گیرد.

اسناد و مدارک بلحاظ زمانی به چند ماه تقسیم می شوند. این یک عمل سنتی است. اکثریت فرامین به مسائل مربوط به امنیت جهانی، و همچنین، مسائل مختلف سیاست خارجی و خیلی محرمانه مربوط می شود. در اغلب موارد فقط عناوین آنها، بویژه بخش تحقیقاتی بخشنامه ها به اطلاع جامعه می رسد. بویژه اینکه آنها به طیف گسترده نشانی ها فرستاده می شود. در تارنمای سازمان غیردولتی فدراسیون دانشمندان آمریکا (<http://www.fas.org/irp/offdocs/psd/>)، مثلاً، موضوع ۱۰ سند تحقیقاتی در دوره اوباما درج شده است. از داده های آنها می توان فهمید که ۱۲ اوت سال ۲۰۱۰ دستورالعمل تحقیقاتی- ۱۱ مربوط به موضوع «اصلاحات سیاسی در خاورمیانه و در شمال آفریقا» تصویب شده است. و این بمعنی آن است که در اواخر همان سال، ظاهراً، بخشنامه سیاسی برای تحرک بخشیدن به اصلاحات مورد نظر صادر شده و به همه نهادهای دولتی ذیربط، از سازمان سیا گرفته تا وزارت خارجه مأموریت داده شده تا با بکارگیری قدرتمندترین ماشین های تبلیغاتی و سازمانهای غیردولتی متعدد جهان، تدابیر کاملاً مقتضی برای تأمین هزینه های مالی- مادی و اجرای آن اتخاذ نمایند. کاملاً محتمل است، که این همان فرمان ریاست جمهوری با شماره نحس ۱۳ بوده که حتی عنوان آن نیز به اطلاع جامعه نرسیده است (<http://www.fas.org/irp/offdocs/ppd/>).

)

آیا طراحان و مجریان تدابیر یاد شده پیش بینی کرده بودند که اقدامات آنها به کدام تکنهای بنیادی دامن خواهد زد؟ باور کردنش سخت است. دستگاه دولتی آمریکا، بر خلاف تصور نادرست خود از توانائی نامحدود خویش، در سالهای اخیر مثل گرگ پیر و تنهای آکل^(۲)، «اغلب مرتکب خطا می شود». کاملاً روشن است که آنها بر مبنای همان دگماتیسم پایدار تصور می کردند که با سرنگون کردن رژیمهای نامطلوب، هر چند سکولار، در لیبی یا سوریه، و یا رژیمهای پوسیده در تونس و مصر، کفایت مردم به پای صندوقهای رأی بروند تا دمکراسی نوع غربی در جهان عرب برقرار شود.

بی شک، عامل اسلام نیز در نظر گرفته شده، ولی در اصل بعنوان نیروئی که می توان در مسیر دلخواه کاخ سفید هدایت کرد یا حداقل خنثی کرد، مورد توجه قرار گرفته است. علائم اولیه این نوع راه کار با وضوح تمام در نطق مشهور باراک اوباما در قاهره در ماه مه ۲۰۰۹ قابل رؤیت بود، بخصوص اینکه، این دو فکر عملاً از یک منبع سرچشمه می گیرد.

کارشناسان اغلب سرگرم در امور منطقه، مثلاً، جمع شده به اطراف مرکز مطالعاتی **دبکا** (DEBKA) در اسرائیل (نوع اسرائیلی بسیار شبیه استراتفور «STRATFOR» آمریکا)، از همان ابتدا ضمن پیش بینی اینکه تحت تأثیر «بهار عربی» چنان نیروهائی بمیدان می آیند که ایالات متحده آمریکا دیگر از عهده کنترل آنها برنخواهد آمد، تعجب خود را از «خود باوری، کوته بینی و حماقت بیش از حد» واشنگتن پنهان نکردند. زیرا در جهان عرب، که دین و سیاست در هم تنیده، در صورت داشتن امکان بیان آزاد اراده، پیروزی احزاب متکی به شعور مردم تاریخاً معتقد به ارزشهای اسلامی و نه آراسته به آرمانهای سوداگرانه، گریزناپذیر است. و چنین هم شد.

اگر حوادث یک سال و نیم اخیر مورد توجه قرار داده شود، دیدن این واقعیت مشکل نیست که اولین واکنش دولت آمریکا در مقابل پیروزی چشمگیر «اخوان المسلمین» و تشدید قابل ملاحظه فعالیت مسلمانان افراطی در منطقه، نه حاکی از علاقمندی، بلکه، نشانه سردرگمی بود. تیم خاورمیانه ای ریاست جمهوری با مشاهده عدم موفقیت استراتژی موجود در رسیدن به نتایج پیش بینی شده، بدنبال روند حوادث کشیده شد. **اذعان دولت کنونی به اشتباهات خود در عرصه سیاست خارجی در شرایط فرارسیدن زمان انتخابات در آمریکا یک امر بی معنی است.** در واشنگتن به بررسی مشی سازنده «اخوان المسلمین» معاصر، آمادگی آنها بر پایبندی به معاهدات دولتهای قبلی با غرب و اسرائیل و چشم انداز همکاریهای نزدیک با آمریکا، متکی، قبل از هر چیز، به وابستگی بویژه قاهره به کمکهای مالی و نظامی آمریکا پرداختند. با این همه، برخلاف منطق، بعنوان دستاورد خود و «نشانه خوبی»، بدان منجر گردید

که در اولین انتخابات آزاد در لیبی اسلامگرایان نتوانستند اکثریت آراء را بخود اختصاص دهند. اما این «نمونه مثبت» هم بدلیل خونریزی وحشیانه در بنغازی به تیرگی گرائید. علاوه بر این، امیدواری به تأثیرات مطلوب در پیدا کردن «متحدان جدید»، کاخ سفید علناً به نابودی بسیاری از موازین دمکراتیک سابق، بویژه در عرصه وضعیت زنان، و اجرای شریعت، بعنوان بخش ارگانیک سنن محلی، که در مقایسه با تصور از دمکراسی غربی ضعیف بودند، در کشورها «انقلابی» چشم فرو بست. اتحاد با پادشاهی های دینی و بسیار دور از ایدئالهای آزادیهای مدنی در خلیج فارس را تقویت کرد. آمادگی آمریکا برای «توجه دقیق به خواستهای جهان اسلام»، که موجب نگرانی جدی اسرائیل گردید و نخست وزیر آن، بنیامین نتانیاهو، سیاست خاورمیانه ای باراک اوباما راعلنا مورد انتقاد قرار داد، اعلام شد. **وضعیتی بوجود می آید که در برخی موارد «دُم سگ را می جنباند».** چگونه؟ بعنوان مثال، در سوریه، جائی که واشنگتن آشکارا از نیروهای افراطی که برای سرنگون کردن اسد می جنگند، دوری می کند، ولی در عین حال با اقدامات خود، به سر کار آمدن آنها را عملاً نزدیک می سازد. مقامات کاخ سفید ضمن بازی با اختلافات سنی- شیعه، گوئی متوجه نیستند که خودشان هم به گروگان این رویارویی منجر به کشیدن آنها به ارودگاه سنی تبدیل می شوند.

اما این هم کافی نیست. اعتبار آمریکا پس از جنگ عراق در منطقه بدلیل همه رسواییها و افشاء شدنهایش، بقدری کاهش یافته است که حتی «اخوان المسلمین» هم اتحاد تحمیلی غرب به آنها را، نظر به اینکه چنین اتحاد عینی موجب تقویت مخالفان سیاسی آنها- سلفی های افراطی می گردد، بی ثمر ارزیابی می کند. اسلامگرایان معتدل، بدون امتناع از بهره گیری از تلاشهای واشینگتن در «ارائه یک چهره خوب در یک بازی بد» به نفع خود و درعین حال، بسود منافع عمومی، مثل، محمد مرسی، رئیس جمهور مصر، هر چه بیشتر از واشینگتن فاصله می گیرند. عبور از «گسل تمدنها» رخ نمی دهد.

موضع باراک اوباما که در بن بست، در شرایط پات قرار گرفته، واقعاً هم حیرت انگیز نیست. هر گزینه ای را که او برگزیند، «هر دو بدتر خواهد شد». اگر کاخ سفید بر گفتمان خشونت تأکید نماید و به حرکات نمادین از نوع اعزام بی فایده دو ناوشکن به سواحل لیبی ادامه دهد، در اینصورت در جهان و بخصوص در جهان اسلام، بمثابه ناتوانی کامل واشینگتن در مقابل اوضاع پیش آمده که خود موجد آن بوده، تلقی خواهد شد. احتمال تأثیرگذاری بر روی اوضاع منطقه بشدت محدود خواهد گردید. نباید تردید داشت که تیم **میت رومنی**، کاندیدای

جمهوریخواهان در انتخابات ریاست جمهوری آینده آمریکا، بنحو احسن این موضوع را دستاویز خود قرار خواهد داد. **نظرخواهی ها نشان می دهند که انتخاب کنندگان آمریکائی توانائی موفقیت سیاست خارجی نامزدها را در اولویت قرار داده و آن را از جایگاه سوم در پله نخست جای داده اند.** میت رومنی، شاید، در شرایط شوک ملی، همانطور که برخی کارشناسان اعقاد دارند، در حمله انتقادی شدید به رئیس جمهور فعلی بخاطر «شکست» سیاست خاورمیانه ای او، بیش از حد عجله بخرج داد. اما اگر باراک اوباما بر مبنای محاسبات پیش از انتخاباتی در شرایط موجود، تصمیم جدی برای بکارگیری نیرو بگیرد، در آن صورت، اعتراضات در خاورمیانه اوج خواهد گرفت و منطقه به رادیکالیسم کشیده خواهد شد. در اینجا نه تنها با یک فیلم مشخص و یک سازنده مشخص، بلکه، با یک نظمی بمبارزه برخواهند خاست که زمینه پیدایش چنین فیلمهائی را فراهم می سازد.

علاوه بر این، هیچ دلیلی هم برای استفاده از زور وجود ندارد. مردم کشته می شوند^(۳). فرهنگها برخورد می کنند. منطقه در گرداب هرج و مرج غیرقابل پیش بینی و مخالف منافع همه غرق می شود. سرآشپز این «آش شله- قلمکار»، شاید، یک نفر باشد، ولی باید همه با هم بخورند. در کاخ سفید، صرفنظر از آنکه کدام دسته در رأس حاکمیت باشد، باید این مسئله را درک نماید که برقراری نظم واقعی و توسعه عمومی در خاورمیانه، بدون توجه اکید به سنن منطقه، منافع دولتهای حاکم، نیروهای اجتماعی و سیاسی غیرممکن است. علاوه بر این، کاملاً واضح است که رهبری ایالات متحده آمریکا بالاخره باید، نه در حرف، بلکه در عمل، این مسئله را برای خود حل کند که آنها تا چه درجه ای برای همکاری برابر حقوق با شرکای جامعه جهانی دارای تجربه خاص خود در مطالعه روند حوادث منطقه، از جمله روسیه، در امر عادی سازی اوضاع منطقه آماده است.

اشارات مترجم

(۱)- شاید یکی از علل قتل کریستوفر استیونس، همچون قتل فجیع صدام حسین و تکه- پاره کردن معمر قذافی در پیش پای هیلاری کلینتون، مدفون ساختن ابدی اسراری باشد که وی با خود داشت.

(۲)- آکل (Akel)- نام شخصیت «کتاب جنگل»، تألیف رودیارد کیپلینگ، مربی و نگهبان ماوگلی.

ماوگلی (Mowgli) - نام شخصیت دیگر همین کتاب، کودک سیه چرده و سیه موی هندی که والدینش هنگام تولد او را ناتپو نام دادند و سپس در جنگل رها کردند. او نجات یافت و زیر حمایت و تربیت آکل بزرگ شد. اقتباس از ویکی پدیا.

(۳) - متاسفانه مولف نوشتار حاضر، دمیتتری مینین، هنوز در نگرش خود به امپریالیسم آمریکا متوهم است و آنجا که می نویسد: «... هیچ دلیلی هم برای استفاده از زور وجود ندارد. مردم کشته می شوند...» تصور می کند گردانندگان آمریکا درک نمی کنند، که کاربرد زور، بی دلیل است و در اثر آن مردم کشته می شوند. اتفاقاً برعکس، آنها بقصد کشتار مردم، آگاهانه بزور دست می زنند. چرا که گل آنها با خون سرشته و خانه هایشان با استخوانهای مقتولین آباد شده است. به باور من، امپریالیسم آمریکا ماهیت خود را هیچگاه با چنین نصایح انساندوستانه تغییر نخواهد داد. بویژه اینکه، منطق و عقلانیت در نزد گردانندگان و مدیران امپریالیسم کمیاب است. و گرنه آنها می توانستند بفهمند که تحریک مسلمانان با ساختن فیلم و کاریکاتورهای موهن و یا قرآن سوزی نمادین، نه تنها به نفع امپریالیسم جهانی نخواهد بود، بلکه، موجب تشدید و تعمیق نفرت مردم منطقه خاورمیانه علیه آمریکا خواهد شد.